



ضرورت حکوت یا ولایت فقه‌ها در عصر غیبت

پدیدآورده (ها) : اسلامی، سید حسن؛ صافی گلپایگانی، لطف الله
فقه و اصول :: حکومت اسلامی :: تابستان 1376 - شماره 4
از 8 تا 18

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/118720>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 07/07/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

ضرورت حکومت یا ولایت فقهی در عصر غیبت*

آیه الله لطف الله صافی
ترجمه: سیدحسین اسلامی

دلایل عقلی و نقلی، گواه نیاز جامعه بشری به حکومتی است که آموزش را راه برد؛ کیانش را حفظ کند؛ آن را از عوامل فساد و زوال باز دارد؛ در جهت مصالح آن برنامه ریزی کند؛ زورمند را از تجاوز به حقوق ناتوان نگه دارد، ستمگران را از آن دور کند؛ عدالت را در آن حاکم و راه ها را ایمن و همگان را در برابر قانون یکسان سازد.

قوانین و سازمان ها است، هیچ یک از امور این بحث در عین اختصار، به اصل ضرورت دینی و لزوم ولایت فقهی بر ارکان سیاسی جامعه پرداخته و مبنای فقهی آن را بیان داشته است. نویسنده بزرگوار آن که از فقه های میرز به شمار می رود، با احتراز از بحث های حاشیه ای و با طرح صلب موضوع، به گونه ای روش مند و با استناد به مبنای فقهی این مسئله، لزوم حکومت و ولایت فقهی در عصر غیبت را به اثبات رسانده و روشن ساخته اند که ولی فقیه جامع الشرایط از همه اختیارات امام معصوم (ع) در عرصه حکمرانی برخوردار است.

این بحث در سال ۱۴۱۴ ق هجری به زبان عربی نوشته شده و با عنوان و مشخصات زیر منتشر شده است: ضرورت وجود الحکومة او ولاية الفقهاء فی عصر الغیبة، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵ ق، ۱۵ ص.

بی گمان برای انسان، حالتی رنج بارتر از هرج و مرج نیست و دین اسلام، که کامل ترین ادیان و دارای پیشرفته ترین

معنوی یا مادی زندگانی انسان را رهانکرده است و برای هر مسئله ای حکمی معین ساخته است. مهم ترین مسئله زندگی اجتماعی، ضرورت وجود حکومت است که اجرای بسیاری از احکام اسلام بدان وابسته است. لذا این شریعت مبین بدان اهمیتی خاص داشته و برای پیامبر اکرم (ص) ولایت مطلق قائل شده است:

«النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم»^۱
پیامبر به مؤمنان از جان های خودشان سزاوارتر است.

طبق این ولایت، حکومت عدل اسلامی به رهبری صاحب مقام رسالت و نبوت (ص) برپاگشت، سپس خداوند دین خود را با ولایت امیر المؤمنین و فرزندان پاکش، امامان دوازده گانه (ع)، کامل نمود و بر ولایت، به ویژه ولایت امیر المؤمنین (ع)، تأکید کرد و آن را قرین ولایت خدا و رسول قرار داد:

«انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون»^۲؛ جز این نیست که ولی شما خدا است و رسول او و مؤمنان که

نماز می خوانند و در حال رکوع اتفاق می کنند.

هم چنین به رسول خود فرمان داد تا آن را در روز غدیر خم و در برابر انبوه مسلمانان اعلام کند: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتی واللہ یمصمکم من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین»^۳؛ ای رسول، آن چه را از پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم برسان، که اگر چنین نکنی، امر رسالت را ادا نکرده ای و خداوند تو را از مردم حفظ می کند. خداوند مردم کافر را هدایت نمی کند. هم چنین هنگامی که با ابلاغ ولایت امیر المؤمنین از سوی رسول خدا (ص) دین کامل گشت، خداوند متعال فرمود:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»^۴؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما پسندیدم.





نص بر امامت و حکومت

امامان دوازده گانه

نصوص متواتری از رسول خدا (ص) نقل شده است که بر امامت و حکومت ولایت امامان دوازده گانه از فرزندان حضرت ختمی مرتبت (ص) تصریح می کند. این احادیث که مضمون آن ها امامت دوازده تن از خاندان پیامبر و فرزندان فاطمه (ع) است و به وسیله محدثان بزرگ شیعه و سنی نقل شده و در صحاح، مسانید و سنن آنان آمده است، تنها بر مذهب امامیه که معتقد به امامت دوازده تن از عترت پیامبر اکرم (ص) هستند منطبق است.

علاوه بر این روایات، خداوند پیروی از آنان را بر مؤمنان واجب دانسته است:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و رسول و اولی الامر خود اطاعت کنید.

بدین ترتیب اطاعت از آنان هم سنگ اطاعت از پیامبر (ص) معرفی شده است و این خصوصیت تنها درباره کسانی قابل

تصور است که چون پیامبر (ص) معصوم باشند؛ یعنی تنها مصداق اولی الامر، همان گونه که امامیه معتقدند، امامان معصوم هستند. بنابراین اولی الامر را جز به امامان معصوم - هر که و با هر مقامی باشد حتی فقیه - نمی توان تفسیر کرد.

این است مقتضای بنیاد و حکومت خداوند متعال و معنای اسمای حسناى او و حاکمیت توحیدی اش. پس کسی را بر دیگری سلطه ای و حکومتی نیست، مگر آن که خداوند بدو چنین منزلتی بخشیده باشد. لذا حاکم، آمر و ناهی، سلطان و قاضی، خدا است و همه این شئون از لطف، رحمانیت، رحیمیت، عدل، حکمت و علم او سرچشمه می گیرد، که او است رحمان، رحیم، لطیف، عادل، حکیم، عالم و علیم.

مرحوم علامه حلی، دلایلی بر لزوم جعل حکومت از سوی خدا و نصب امام برای آنان آورده و آن ها را به هزار دلیل رسانده است. پس هر حکومتی که مشروعیتش از حکومت الهی کسب نشده باشد، باطل و ناسره است.

طریق امام و به نیابت از ایشان عهده دار
امورشان گردد. بنابراین همان گونه که
خداوند با نصب امام، حجت را بر خلق
تمام کرد، بر امام نیز، که از رسول خداوند
ولایت بر مؤمنین دارد و امام خلق به شمار
می رود، واجب است که در عصر غیبت
خود، کسی را برای تأمین مصالح آنان
تعیین کند و اجازه ندهد که مصالحشان در
معرض تباهی و امورشان در آستانه نابودی
قرار گیرد.

از این رو حضرت ولی عصر
- ارواحنا له الفداء - در عصر غیبت صغریا یا
قصرای خود، برخی از بزرگان شیعه را از
جمله نوآب اربعه - رضوان الله تعالی
علیهم - که نزد همگان به نیابت و سفارت
خاص نامور بودند، به نیابت خود برگزید.

دلیل ولایت و حکومت فقها

در عصر غیبت

پس در عصر غیبت کبرا یا طولی، که به
فرموده رسول خدا (ص) زمانش
طولانی است، به طریق اولی امام باید
مصالح شیعیان خود را رعایت کند و هر
آن چه را که مایه تباهی کارشان می شود،

بنابراین بر همه مکلفان واجب است که
از حکومت الهی که در هر زمان و مکان در
وجود امام معصوم جلوه گر است اطاعت
کنند. مولای ما امیر المؤمنین (ع)
می فرماید:

«اللهم بلی، لاتخلوا الارض من
قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً او خائفاً
مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیناته؛^۶ البته
هرگز زمین از حجت خدا که گاه آشکار و
شناخته و گاه نهان است، تهی نمی ماند،
تا حجت ها و دلایل خدا تباه نشود.»

ضرورت ولایت و حکومت فقها

در زمان غیبت

بی شک نیاز مردم به حکومتی که اداره
امورشان را به عهده بگیرد، همیشگی و
همه جایی است و اختصاص به زمان و
مکان خاصی ندارد و در این جهت میان
عصر حضور امام با عصر غیبت
تفاوتی نیست و همان گونه که مردمان
روزگار معصومان، در شهرهایی که ائمه
حضور نداشتند، از طریق وکلا و سفرای
آنان با ایشان در ارتباط بودند، در روزگار
غیبت نیز مردم نیازمند کسی هستند که از



از آنان دور کند و این کار از طریق نصب سرپرست امورشان که حافظ شئون سیاسی-اجتماعی آنان و قوانین دین و دنیایشان باشد، ممکن است.

به اجماع و اتفاق امت، این سرپرستی که نیابت عامه نام دارد، تنها از آن فقهای عادل است. بنابراین فقها، صلاحیت دخالت در امور مسلمانان را طبق آن چه مصلحت اقتضای می کنند دارند و هر تصمیمی که در مورد مسائل مسلمانان و اداره آنان بگیرند و قانونی که تشریع کنند، و هر حکومتی که تحت نظر آنان و با صلاح دید آنان شکل بگیرد، ناشی از ولایت امام (ع) و تحت مسئولیت ایشان خواهد بود.

لذا احیای سنت، دفع بدعت، حفظ شریعت و سرپرستی امت به عهده آنان است. پس رهبری، زینده شان است و آنان جانشینان امام و قائم مقام او در شئون حکومتی و امینان او بر حلال و حرام هستند. اگر چنین نبود، دین مندرس و آثار شریعت مبین تباه می شد. هر کس نیک تأمل کند، در می یابد که اشراف فقها بر امور، به اضافه جایگاه معنوی و موقعیت

روحانی آنان در دل ها، قوی ترین سبب بقای تشیع و حفظ آثار معصومان (ع) تا روزگار ما بوده است.

این ولایت که برخی شئون آن چنین است، همان حکومت مشروع حقی است که از روزگار خاتم انبیا (ص) هرگز منقطع نشده و تا زمانی که تکلیف باقی است، هم چنان استمرار خواهد داشت و در تحقق این حکومت، میان آن که ولی امر در هر آن چه خداوند در حوزه حکومتش، یعنی دنیا و مافیها قرار داده کاملاً مبسوط الید باشد و یا تنها در بخشی از آن اختیار داشته باشد و یا هیچ اختیاری نداشته باشد و یا آن که در برابر دیدگان حاضر و یا از چشم ها غایب باشد، تفاوتی وجود ندارد.

پس حکومت مشروع، با این اعتبار شکل می گیرد و منعقد می شود و فقهای عادل در عصر غیبت حاکمان شرع و سرپرستان امور به شمار می روند و این است معنای گفتار امام (ع) در توقیع شریف که:

«پس آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا هستم.»

این، همان حکومت مشروعی است که

بر مکلفان واجب است که از آن اطاعت کنند و زیر بیرق آن گرد آیند، گرچه در سرزمین دیگری جز دارالاسلام به سر می برند. پس مؤمنان اگر چه در دار الکفر باشند و یا آن که سرزمین مسلمانان تحت سلطه نامشروعی باشد، بر آنان واجب است که از این حکومت مشروع که امام آن را در عصر غیبت به دست فقها سپرده است، تبعیت کنند.

ناگفته نماند که طبق این مبنا ولایت فقها در عصر غیبت، مانند ولایت حکام و نواب منصوب از سوی شخص امام در عصر حضور است و احکام سلطانی که از سوی حاکمان شرعی صادر می شود، واجب است برای اجرای احکام شرعی و ترجیح برخی بر برخی دیگر به هنگام تراحم، حقوق و احکامی باشد. پس با استناد به این احکام نمی توان از احکام شرعی مطلقاً دست کشید، بلکه با آن می توان از حکم مهم برای دست یافتن به حکم مهم تر طبق تشخیص حاکم به لزوم ترك حق یا جهتی برای حفظ حق یا جهتی مهم تر، دست کشید.

در هر حال، سخن درباره احکام

سلطانی نیست، بلکه بحث در مناصب ولایی است که فقیه از آن برای صدور احکام سلطانی، کسب صلاحیت می کند. هم چنین ناگفته نماند که برای اثبات ولایت فقها در عصر غیبت به پاره ای احادیث استناد شده که در کتاب القضاء جوامع روایی گردآمده است و مرحوم فاضل نراقی برخی از آن ها را در عوائد پنجاه و چهارم «عوائد الایام» آورده است.

لیکن استدلال به بیش تر آن ها قابل مناقشه و تأمل است و شاید قوی ترین آن ها از نظر دلالت، توقیع رفیعی است که شیخ صدوق در «اکمال الدین» به این شرح نقل کرده است:

«محمد بن محمد بن محمد بن عصام کلینی (رض) برای ما حدیث کرد که محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب برای ما گفت که: «از محمد بن عثمان عمری (رض) خواستم تا نامه ای را که در آن مسائلی را که بر من دشوار گشته بود، طرح کرده بودم، به امام برساند. پس توقیع شریف به خط مولایمان صاحب الزمان (ع) به دستم رسید... و در آن فرموده بود:

«و اما درباره حوادث رخ داده، به
 راویان حدیث ما رجوع کنید، که آنان
 حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر
 ایشانم» و در آخر توقیع آمده بود: «ای
 اسحاق بن یعقوب، درود بر تو و هر آن که
 پیرو هدایت باشد.»^۷ علامه طوسی، شیخ
 بزرگوار ما - رضوان الله علیه - آن را در
 کتاب الغیبه روایت و چنین نقل
 کرده است:

«جماعتی از جعفر بن محمد بن قولویه،
 ابی غالب زراری و دیگران برایم از محمد
 بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل
 کرده اند که گفت: «از محمد بن
 عثمان عمری - رحمه الله علیه - خواستم تا
 نامه ای را که در آن مسائلی را که بر من
 دشوار شده بود، نوشته بودم، به امام
 برساند. پس توقیعی به خط مولایمان
 صاحب الزمان (ع) به دستم رسید و ... در
 آن فرموده بود:

«و اما درباره حوادث رخ داده، به
 راویان حدیث ما رجوع کنید، که آنان
 حجت من بر شمایند و من حجت خدا (بر
 ایشان) هستم.»
 تا آن جا که فرمود:

«ای اسحاق بن یعقوب، درود بر تو و
 هر آن که پیرو هدایت باشد.»^۸

درنقی در توقیع صادره از ناحیه مقدسه
 از آن چه این توقیع مبارک بدان اشاره دارد
 - همان گونه که مرحوم اردبیلی
 در «جامع الرواة» از استرآبادی نقل
 کرده است - منزلت والای اسحاق بن
 یعقوب آشکار می شود و چه بسا
 همان طور که عالمان رجال استظهار
 کرده اند، اسحاق، برادر محمد بن یعقوب
 کلینی نیز باشد. در هر صورت به دلیل
 نیامدن نام و یاد او در کتاب های رجالی، با
 توجه به اعتماد کسی چون کلینی به او به
 ویژه در مورد این توقیع شریف که شامل
 مطالب بسیار مهم از حضرت است و
 هم چنین اعتماد کسانی چون صدوق و
 شیخ الطائفه - رضوان الله تعالی علیهما - بر
 او نمی توان در سند این حدیث خدشه
 کرد. جداً بعید است که کلینی کسی چون
 او را که از معاصرین خودش است نشناسد
 و این گونه از او نقل کند که به حضرت
 امام زمان (ع) نامه می نویسد و چنین
 مسائلی که جز خواص و بزرگان شیعه از

آن پرسش نمی کنند، پرسسد و پاسخ حضرت (ع) به خط شریف خود ایشان به دستش برسد. بنابراین کلینی چنین کسی را به وثاقت و اهلث برای این گونه مکاتبات می شناسد و در نتیجه صحت سند این توفیق، جای هیچ شکی ندارد.

نحوه دلالت این توفیق نیز بحث انگیز است و به اشکال گوناگون می تواند مقصود را برساند. گاه به تعبیر «اما درباره حوادث رخ داده ...» استدلال می کنند و می گویند که مقصود، احکام و قایع نیست، زیرا پرسش گری چون اسحاق بن یعقوب که از پرسش هایش بر می آید که مردی است اهل بصیرت و معرفت، می داند که درباره احکام باید از روایان آن ها پرسد. پس ناگزیر مقصود، حوادثی است که درباره آن ها به سلطان و ولی امر و حاکم شرع رجوع می شود و این گونه وقایع است که نیازمند رجوع به کسی است که حجت امام و در این گونه مسائل مرجع و ملجأ همگان باشد.

گاه نیز به تعبیر «پس آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا هستم» این گونه استدلال می شود: همان طور که امام،

حجت خدا بر مردم است و حضرت حق با وجود او در همه امور با آنان احتجاج می کند و با بودنش دیگر برای مردم حجتی بر خدا نیست، روایان حدیث حضرت (ع) نیز حجت امام بر مردم اند و با بودنشان مردم در هیچ موردی حجتی بر امام ندارند.

حاصل آن که، همان طور که به مقتضای حکمت و قاعده لطف، بر خداوند حکیم - جل اسمه - نصب امام و حجت و والی بر بندگان واجب است، بر امام و والی نیز واجب است که در مکان ها و زمان هایی که حضور ندارد و از آن غایب است، جانشینی برای خود معین و منصوب کند. خداوند متعال این نکته را در نقل داستان حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - این گونه تأیید می فرماید:

«وواعدنا موسی ثلاثین لیلة واتمناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة و قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی و اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین»^۱ سی شب با موسی وعده نهادیم و ده شب دیگر بر آن افزودیم تا وعده پروردگارش چهل شب کامل شد. و موسی به برادرش هارون





گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاح کن و از راه مفسدان پیروی مکن. «
این نکته مؤید آن است که بر خداوند روا نیست که مردم را بی حاکم و والی رها کند.

حوزه' اختیارات و صلاحیت ولایت فقها
در این صورت، شکی نیست که امام، فقها را حاکم و سرپرست مردم قرار داده است، زیرا به اتفاق و اجماع ثابت است که جز آنان کسی بر مردم ولایت ندارد و توفیق شریف و آن چه به معنای آن است، نیز همین نوع ولایت را انشا می کند. بنابراین آنان دارای همان مناصب ولایی هستند که در عرف و شرع از ششون والی به شمار می رود.

از جمله اختیارات فقها در عصر غیبت، اختیارات امام در مورد خمس و میراث بلا وارث است. از این رو فقهای جامع الشرایط به حکم منصب ولایی که از امام (ع) به دست آورده اند، می توانند در این اموال تصرف کنند و آن را برای حفظ کیان اسلام، دفاع از حریم دین و آن چه موجب شوکت و عزت شرع مبین و تقویت

جماعت مسلمین می شود؛ مانند تأسیس حوزه های علمیه، کمک به طلاب علوم دینی، که وجودشان مانع از بین رفتن آثار دین است، آشنا کردن مردم با حلال و حرام، گسترش دعوت به اسلام، ساختن مساجد و مدارس، چاپ و نشر کتاب های اسلامی، ایجاد مؤسسات خیریه، تأسیس بنیادهای اقتصادی و تربیتی به گونه ای که آنان را از صنعت و تکنولوژی کفار بی نیاز کند و از ضعف بنیه اقتصادی و سیاسی بازشان دارد، خرج کنند. هم چنین آنان می توانند این اموال را در جهت کمک به ناتوانان و هر موردی که اگر امام حاضر بود، در آن هزینه می کرد، برای اعلای کلمه توحید و با رعایت اهم و مهم، هزینه کنند.

اگر گفته شود که سهم مبارك امام و میراث بلا وارث، ملک شخصی امام (ع) به شمار می رود و در عصر غیبت مشمول حکم اموال شخص غایب است و باید در صورت امکان آن را برایش حفظ کرد و گرنه بر آن که این اموال در دستش است واجب است که از سوی او صدقه بدهد، پاسخ می دهیم که:

از پاره ای اخبار بر می آید، امام (ع) و یا جانشین او نیز بر این سهم ولایت دارند. بنابراین، امام آن را می گیرد و میان اصناف نیازمند تقسیم می کند و - طبق آن چه در اخبار آمده است - هر چه اضافه آمد از آن امام (ع) است و اگر کم تر از نیاز سادات مستحق بود، امام آن را از اموال دیگر تکمیل می کند. ثقة الاسلام کلینی - قدس سره - از امام کاظم (ع) نقل می کند که ایشان فرمود:

«الخمس فی خمسة اشیاء ... [الی ان قال:] و نصف الخمس الباقی بین اهل بیته، ف سهم لیتاماهم و سهم لمساکینهم و سهم لابناء سبیلهم، یقسم بینهم علی الکتاب و السنة ما یتغنون به فی سنتهم، فان فضل عنهم شیء فهو للوالی و ان عجز او نقص عن استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده بقدر ما یتغنون؛^۱ خمس به پنج چیز تعلق می گیرد: ... [تا آن که فرمود:] و نصف باقی مانده خمس اختصاص به اهل بیت دارد، پس سهمی از آن یتیمان ایشان است و سهمی از آن مسکینان ایشان و سهمی برای در راه ماندگان ایشان، که طبق کتاب و سنت

اولاً: در صورتی باید اموال مجهول المالك را از سوی او صدقه داد، که نتوان به او رساند و ندانیم که به صرف کردن آن در مورد دیگر راضی است. لیکن در جایی که از رضایت او با خبر باشیم، صرف کردن آن در موارد خاص بی اشکال است. ثانیاً: ظاهراً سهم مبارك امام، از آن رو برای امام وضع شده است، تا شئون ولایتش تقویت گردد و آن را در اجرای وظایف ولایی خود خرج کند. لذا لازمه جعل ولایت برای فقها آن است که بر این سهم نیز ولایت داشته باشند، زیرا ولایت آنان جز بدان استوار نمی گردد. به تعبیر دیگر، سهم مبارك، از آن کسی است که به اذن شارع دارای منصب ولایت است. حال در زمان حضور، شخص امام (ع) است و در عصر غیبت، فقهای عادل منصوب به ولایت از سوی امام هستند.

از آن چه گفتیم، حکم سهم سادات بزرگوار - زاده الله فی شرفهم - نیز آشکار می گردد. گر چه مورد مصرف این سهم، سادات نیازمند هستند، لیکن به مقتضای مناسبت حکم و موضوع و آن چه



به اندازه ای که طی یک سال بی نیازشان
کند میانشان تقسیم می شود. پس اگر
چیزی اضافه آمد از آن والی است و اگر کم
آمد و یا از بی نیاز ساختنشان کم آمد، بر

عهده والی است که از آن چه نزدش است،

به اندازه ای که بی نیازشان سازد، اتفاق

کند. ۱

پی نوشت ها:

۱. احزاب (۳۳) آیه ۶.

۲. مائده (۵) آیه ۵۵.

۳. همان، آیه ۶۷.

۴. همان، آیه ۳.

۵. نساء (۴) آیه ۵۹.

۶. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۷. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳ و ۴۸۵، باب

۴۵، حدیث ۴.

۸. کتاب الغیبة، حدیث ۲۴۷، ص ۲۹۰ و ۲۹۳.

۹. اعراف (۷)، آیه ۱۴۲.

۱۰. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۹.

بنابراین بر آن که می خواهد خود، سهم

سادات را به ایشان بدهد، واجب است که

از حاکم شرع اجازه بگیرد و اگر خواستار

دادن آن به فقیه است، احوط آن است که او

را وکیل در رساندن آن به سادات مستحق

کند. هم چنین برای فقیه‌ای که سهم سادات

را دریافت می کند، احوط آن است که از

آن که خمس بر او واجب شده وکالت

بگیرد که آن را به سادات مستحق برساند.

این بحث، مسائل و فروعی دارد که